

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سیزدهم
شماره ۱۵۳ آذر ۱۳۹۱ - دسامبر ۲۰۱۲

در مورد جنایتکاری صهیونیستها و دفاع از ملت فلسطین همه نیروهای مترقی جهان هم نظرند

اما "جبهه موهومی سومی ها" در کجا ایستاده اند؟

صهیونیستهای اسرائیلی که در نژادپرستی و جنایتکاری آنها حرفی نیست، به نوار غزه که بیش از یک میلیون فلسطینی در سرزمین خویش زندانی شده اند، برای نسل کشی هجوم آوردند. بمب است که بر سر مردمان فلسطین فرو می ریزد و دسته دسته آنها را به قتل می رساند. ولی وجدان امپریالیستها و خائنان و همدستان ایرانی آنها معذب نمی شود و صدایشان در نمی آید. حقوق بشری که آنها از آن دفاع می کنند، حقوق بشر گزینشی، حقوق بشر ایران تریونالی با همدستی دادگاه کیفری جهانی است. آنها کاتالیزاتور ورود سینه خیز ارتجاع جهانی بدون جبهه نیروهای مترقی و انقلابی ایران هستند. آنها جاده صاف کن و مشاطه گر امپریالیستها و صهیونیستها در ایران و در فلسطین، ... ادامه در صفحه ۲

شاهد از راه رسید

دادگاه کیفری جهانی یکی از ابزارهای استعمار جهانی است، این اهرم سیاسی، مجددا ماهیت وابستگی خویش را به قدرتهای جهانی نشان داد و بی توجه به حال زار سازمانهای خودفروخته ایرانی که دل به معجزات و پولهای آن بسته اند و دم خود را به کارزار ایران تریونال و به سیاست عمومی امپریالیستها در منطقه بسته بودند، دو جنایتکار جنگ یوگسلاوی را آزاد کرد. همه می دانند که دول امپریالیستی و در راسشان آلمان و آمریکا، علیرغم اینکه تمامیت ارضی یوگسلاوی را در پیمان همکاری و امنیت اروپا برسمیت شناخته بودند، با حمایت از فاشیستهای کرواسی و تحریک مسلمانان توسط رژیم جمهوری اسلامی، عربستان سعودی، ترکیه و طالبان، به تجزیه ... ادامه در صفحه ۴

اقتصاد بدون سیاست کور است

سوسیالیسم خودبخود مستقر نمی شود

سوسیالیسم تخیلی که محصول ذهنیت انسان بود، بتدریج در تکامل خود به صورت سوسیالیسم علمی در آمد. سوسیالیسم علمی برای نخستین بار تاریخ را به صورت علم در آورد. این سوسیالیسم علمی بود و هست که نشان می دهد رویدادهای تاریخی خود بخود و ابتداء به ساکن صورت نمی گیرند، بلکه دارای ریشه های عمیق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی هستند. برای شناخت علمی باید به عمق تحولات جامعه به نوع شیوه تولید و قدرتهای سیاسی حاکم و مبارزه مردم رجوع کرد.

در بیانیه حزب کمونیست می آید که تاریخ همه جوامع، تاریخ مبارزه طبقاتی است. به مفهوم دیگر این خلقها و توده ها هستند که تاریخ را می سازند و نه سلاطین و یا قهرمانان.

این یک اصل علمی است که مارکس و انگلس بدان دست یافتند و از آن تاریخ، این مشعل فروزان، راه کمونیستها را برای نیل به جامعه انسانی روشن می کند.

در این مبارزه آنچه مهم است مبارزه سیاسی است. البته تحولات اجتماعی ریشه در تحولات اقتصادی دارند، ولی مارکسیسم هرگز با مطلق کردن اثرکرد اقتصاد موافق نیست و این نوع شیوه برخورد را ضد علمی می داند. زیرا مطلق کردن نقش اقتصاد، نقش انسانها، نقش مبارزه طبقاتی در شکل سیاسی و یا تاثیر روبنا را بر زیر بنای جامعه نادیده گرفته، آنرا به صفر رسانده و به آن جنبه تشریفاتی می دهد و آنرا بیک امر ضد دیالکتیکی بدل می کند که در سیاست در خدمت ارتجاع قرار دارد.

اگر ما نقش اقتصاد را مطلق کنیم به بیماری جبرگرایی اقتصادی دچار می شویم که از آن به عنوان دترمینیسم اقتصادی سخن می گویند و به آن مفهوم است که به سبب قطعیت تحولات اقتصادی و نقش تعیین کنندگی نهائی آن، نیازی به مبارزه سیاسی نیست و انسانها باید بدون مبارزه و با روحیه انتظار و تسلیم سرنوشت شدن، خانه نشین شوند و بر تکامل و تحولات اقتصادی نظارت کنند و به آنها مانند تقدیر و سرنوشت از آسمان نازل شده برخورد نمایند، تا در اثر مرور زمان "سوسیالیسم" بخودی خود مستقر شود. بنابراین استقرار ... ادامه در صفحه ۴

گل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی

مطبوعات می نویسند: "در چند هفته اخیر قیمت اقلام مختلف خوراکی در ایران افزایش یافته است. به ویژه گرانی نان، شیر و مرغ موجب نارضایتی عمومی شده است.

در ماههای اخیر قیمت نانهای مختلف بیش از ۲۰ درصد افزایش قیمت داشته و دولت برای جبران هزینه افزایش قیمت نان، مبلغ اضافه ای برای پارانه نان در نظر گرفته است.

قیمت مرغ نیز در حال حاضر به حدود کیلویی هشت هزار تومان رسیده که به معنای دو برابر شدن قیمت آن در یک سال اخیر است.

مسئولان اقدام به عرضه مرغ به قیمت ۴ هزار ۷۰۰ تومان زده اند که این مسئله باعث ایجاد صفهای طولانی در شهرهای مختلف ایران شده است.

علاوه بر نان، مرغ و شیر، قیمت برخی مواد غذایی دیگر از جمله میوه و سبزیجات و برنج نیز بالا رفته است."

افزایش صعودی بهای کالاهای ضروری مردم باور نکردنی است. خط فقر در تهران به دو میلیون تومان رسیده است.

در ایران گرانی بیداد می کند. از نظر عقل سالم و از نظر علمی علت گرانی را باید در زمینه اقتصادی جستجو کرد. کمبود ارزاق عمومی طبیعتا به افزایش قیمت کالاها منجر می شود و یا بی ارزش شدن پول ارزش کالا را برای مبادله هم وزن، افزایش می دهد. ولی گرانی از نظر اسلامی و یا حکومت اسلامی مانند زلزله است و کار خداست. گرانی جنبه اقتصادی ندارد و بلای طبیعی است. در مملکتی که به ... ادامه در صفحه ۲

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

کل اگر طیب بودی...

گفته امامش "اقتصاد مال خر" است و ما برای اقتصاد و رفاه و آسایش انقلاب نکرديم، وضع بهتر از این نمی شود و بهتر از این هم، نمی شود توضیح داد. خدا در مورد یک کشور اسلامی که باید علی الاصول مورد لطف و توجهش باشد، به مردم غضب کرده و برای آزمایش آنها بهای کالاهای ضروری را افزایش داده است. آیت الله های نادان و مردم فریب خورده، دلایل گرانی را در آسمان و نه در زمین جستجو می کنند. به این جهت راه درمان گرانی همان دست به دامان خدا شدن و چند ورد و آیه خواندن است.

ولی آقای لاریجانی رئیس مجلس که با احمدی نژاد در افتاده است نظر دیگری دارد و می گوید: "اگر مدیریت صحیح وجود داشت نباید چنین گرانی هایی را در کشور مشاهده می کردیم."

به این ترتیب لاریجانی علت گرانی را در فقدان مدیریت کشور دیده است. ولی این بد مدیریت به گردن کیست؟ به گردن احمدی نژاد فاتح انتخابات تقلبی ریاست جمهوری و یا به گردن شخص رهبر، آقای خامنه ای که حتی مسئولیت عزل و نصب وزیران دولت احمدی نژاد را نیز خود به عهده گرفته است؟

آقای لاریجانی در تقویت استدلال زمینی و نه آسمانی خویش با تاکید بر اینکه واردات بی رویه به محصولات داخلی ضربه می زند می آورد: "راه برون رفت از شرایط فعلی اکتفا به تولید داخلی است. به طور نمونه ما در کشور حدود ۵۰۰ هزار تن واردات برنج نیاز داریم که می توان با شیوه هایی همچون دو بار کشت در این رابطه خودکفا شویم."

سخنان لاریجانی طوری است که گویی خودش در کره مریخ می زیسته است و از همه تغییر و تحولات درون کشور بی خبر است. تقویت تولید داخلی یک امر اتفاقی و دلخواهی و شخصی نیست، مربوط به سیاست عمومی دولتها در عرصه اقتصادی می شود. این سیاست ربطی به این ندارد که کدام دولت بر مسند قدرت بنشینند. هر دولتی که بر سر کار بیاید باید سیاست تقویت تولید داخلی را به پیش برد. تقویت تولید داخلی کاستن از وابستگی های خارجی است. دولت جمهوری اسلامی از ۱۳۵۷ بر سر کار است و در این مدت طولانی به مصداق اقتصاد مال خر است با توجه به این رهنمود راه گشای امام راحل در حل این وابستگی قدم چشمگیری حتی به اعتراف آقای لاریجانی برنداشته است، بطوریکه ۵۰۰ هزار تن برنج وارداتی به ایران وارد می شود. اینکه ما به ۵۰۰ هزار تن برنج بیشتر از تولید داخلی در سال نیاز داشته ایم، نباید کشف جدیدی باشد و اگر ما سازمان برنامه ریزی اقتصادی داشتیم که توسط آقای احمدی نژاد منحل شد، باید این معضل را از قبل در دستور کار خود قرار می داد و برایش راه حلی می یافت. رژیم جمهوری اسلامی چند دهه بر سر کار است و

تجربه دوران وابستگی اقتصادی ایران به سرمایه های امپریالیستی را در زمان شاه در پشت سر دارد و نمی تواند مدعی شود که نمی دانسته که چکار می کند و چه کار باید بکند و فاقد تجربه لازم در این عرصه بوده است. این احمدی نژاد نیست که برنامه ای برای افزایش و تقویت تولید داخلی نداشته، این رژیم جمهوری اسلامی است که این کارنامه ورشکسته را ارائه می دهد. آقای لاریجانی و رفسنجانی و کروبی که در راس قوه مقننه بودند، می توانستند بودجه دولتها را که در جهت تقویت تولید داخلی نبوده است، اصلاح کنند، ولی چنین نکردند. کار آنها به مصداق این ضرب المثل است: "کل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی."

روشن است که تحریمهای غیر قانونی امپریالیستی صدمات فراوانی به اقتصاد ایران زده و می زند و به مردم ایران گرسنگی می دهد و هدفش هم کشتار مردم ایران است، روشن است که این دستورهای غیرقانونی و ضد بشری توسط اوپاما امضاء شده و اعمال می شود، ولی اگر در ایران رژیم بر سر کار بود که به جیبهای مافیائی خود فکر نمی کرد و رهبرانش در فکر روز مبادا برای فرار به کانادا نبودند، آنوقت سیاستی در اقتصاد در پیش می گرفت که صدمات امپریالیستها به حداقل برسد و مانع شود که این جنایتکاران مردم ایران را به قتل برسانند. طبیعتاً این تحریمها یک جنایت علیه بشریت است، ولی رژیم جمهوری اسلامی نمی تواند همه این مشکلات خود ساخته را به گردن امپریالیستها بیاندازد. سیاست درهای باز برای ورود بی حساب کالاهای خارجی از بنادر مخفی و بدون پرداخت گمرک و عدم پشتیبانی از تولید داخلی و تقویت اقتصاد تک محصولی، به گردن رهبر ایران است، نه به گردن رهبر آمریکا.

رژیم مافیائی حاکم بر ایران یکی از ارکان قدرتش را در تجار بازار دارد که با این رژیم از روز نخست همکاری کرده و در تعیین سیاستها اقتصادی وی نقش داشته اند. بسیاری از این اربابان نفوذ و قدرت و از جمله مافیائی پاسداران، در دستگاه دولتی از اسکله های مخفی و غیر قابل کنترل از جانب دولت، به ایران کالا وارد کرده و صنایع داخلی را به ورشکستگی کشانده اند و داستان غم انگیز قند هفت تپه مسجد سلیمان هنوز فراموش نشده است. این کارخانه دولتی نمی توانست با محصولات تجار جمهوری اسلامی که با روش مافیائی جنس وارد ایران می کردند، مقابله کند و به ورشکستگی کشید. در بسیاری از عرصه های وارداتی درآمد نفت به حلقوم تجار هوادار رژیم ریخته می شود تا با ورود کالا، میلیاردها تومان به جیب بزنند و بی رویه کالا و حتی کالاهای لوکس ببرد نخور وارد کنند. مطبوعات خبر می دهند که وزارت صنعت، معدن و تجارت با تصویب هیات دولت، ثبت سفارش ۷۵ قلم کالا را با عنوان "کالاهای لوکس و غیر ضرور" متوقف کرد.

پرسش این است که به چه دلیل این کالاها تا کنون وارد ایران می شده است و چه کسانی از این امر منتفع می شدند؟ بسیاری از تجار ارز دولتی را به مصرف خرید کالا نمی رسانند و بخشی از آنرا یا از کشور خارج کرده و یا در بازار آزاد ارز با قیمت های نجومی می فروشند. نظام مافیائی قادر نیست بر این وضعیت که در ذاتش وجود دارد غلبه کند. البته امپریالیستها حسابی باز کرده اند که با تحریم اقتصادی و گرسنگی دادن به مردم و استفاده از نارضائی آنها به یاری ایادی انقلاب مخملی خود که تحت عناوین گوناگون در ایران فعالند زمینه ای را فراهم کنند که مکمل سیاست تجاوز آنها به ایران باشد. این امر البته از دید رهبران جمهوری اسلامی پنهان نمانده است.

"یک مقام بلندپایه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گفته است که هدف تحریم های صورت گرفته علیه ایران، کشتادن مردم معترض این کشور به خیابان هاست.

"علی اشرف نوری، معاون سیاسی سپاه پاسداران در جریان یک سخنرانی گفته است که "انتها امید دشمنان به تحریم های فلج کننده، از بین بردن آستانه تحمل مردم و وادار کردن آنها به اردو کشی خیابانی همانند فتنه ۸۸ است"."

"آقای نوری گفته است که هدف ایالات متحده از ترغیب و تصویب تحریمها علیه ایران "فشار از بیرون برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی" است."

این ارزیابی رژیم نشان می دهد که آنها ماشین سرکوب و خفقان را بیشتر به کار گرفته و تحریم اقتصادی را وسیله سرکوبی مردم قرار می دهند. گرانی و گرسنگی و تهدیدهای جنگی در کنار بی کفایتی و فساد دستگاه حاکمه در ایران منگنه ای است که مردم ایران را در آن قرار داده اند تا شیره جان آنها را بکنند. برای مبارزه با گرانی، برای مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم و صهیونیسم، برای مبارزه و افشاء ایرانی های جاسوس و خودفروخته، باید تنها به مردم ایران تکیه کرد و به اتکاء آنها ایران را آزاد نمود. راه دیگری وجود ندارد.

در مورد جنایتکاری صهیونیستها

در سوریه و در لیبی و... هستند. آنها نقاشانی هستند که می خواهند خون جانباختگان آرمانپرست ایران را آلوده کرده و از نامشان برای نیات شومشان و بر ضد آرمان های آنها که به خاطرشان جان دادند سوء استفاده کنند. حقوق بشری که آنها مدافع آن هستند، حقوق بشر جرج بوش و مستر پرزیدنت اوپاما است. حقوق بشر آنها حقوق بشر نتانیاهو نماینده خون بر لب "دموکراتیک ترین کشور جهان" است.

در مورد جنایتکاری صهیونیستها همه نیروهای مترقی ... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، به دست مردم ایران

در مورد جنایتکاری صهیونیستها

جهان هم نظرند. در مورد تبهکاری آنها که سرزمین یک ملتی را طلبکارانه و بی شرمانه اشغال کرده اند و در پی نسل کشی در فلسطین هستند، همه نیروهای مترقی و انساندوست هم نظرند، در مورد همدستی امپریالیستهای آمریکا و اروپا و استرالیا و کانادا و... همه این مدعیان کذاب حمایت از حقوق بشر، در پشتیبانی بی برو برگرد از جنایات اسرائیل، همه انسانهای صمیمی و روشن بین اتفاق نظر دارند. در مورد اینکه ملت فلسطین حق دفاع از خود و دفاع از سرزمین اباة اجدادیش را دارد، همه انسانها متفق القولند، در مورد اینکه صهیونیستها باید گور خود را از منطقه بکنند و بروند به کشورهایی که در آن ساکن بوده اند، همه مردم جهان هم نظرند. در مورد اینکه هولوکاست نازی ها در مورد یهودیان را نمی شود در تاریخ با دست صهیونیستهای نازی تکرار کرد، همه نیروهای مترقی همدانند. فلسطین سرزمین لیلای خالدهاست و نه سرزمین گلدامیر و آرل شارونها. در مورد اینکه اخبار انحصارات فکری امپریالیستی دروغ پخش می کنند و سیاه را سفید جلوه می دهند و از تجاوزکار جنایتکار، مظلوم می سازند و از مورد ظلم و تعدی، جنایتکار علم می کنند، همه نفرت دارند و حالت تهوع نسبت به این مدعیان دروغگوی "آزادی افکار و بیان" در خود احساس می کنند. ولی هستند گروه هایی در جهان که از آخر امپریالیستها و صهیونیستها نشخوار می کنند و دست دراز شده آنها در نهضت‌های استقلال طلبانه و انقلابی اند. این گروه ها تئوری های صهیونیستی منصور حکمت را بازتاب داده و مبارزه ای را که در فلسطین در گرفته است، مبارزه بین "دو قطب ارتجاع جهانی" جا می زنند. البته هدف آنها در ماهیت و در عمل حمایت از اسرائیل است. هدف آنها تکفیر جنبش مقاومت مردم فلسطین در مقابل اسرائیل است. هدف آنها حفظ وضع موجود است تا سرزمینهای فلسطینی همانطور که هست در اشغال صهیونیستها باقی بماند. هدف آنها تضعیف حمایت بین المللی از جنبش مردم فلسطین است که چه بخواهند و چه نخواهند حماس را نماینده قانونی و منتخب خود می دانند. هدف آنها جنگیدن در جبهه جنگ روانی صهیونیستها و امپریالیستها برای خلع سلاح روحی نیروهای مترقی در زیر شعارهای کاذب و ارتجاعی با لفاظی "انقلابی" است. آنها تنها بر ضد اسلام بنیادگرایی حماس شمشیر می کشند و جنایات اسرائیل و بمباران نوار غزه و گرسنگی دادن به مردم فلسطین و تحریم اقتصادی را تأیید می کنند. آنها از حق دفاع صهیونیستها و امنیت آنها دفاع می کنند.

وقتی آنها از "دو قطب ارتجاعی" صحبت می کنند، منظورشان تنها فلسطینی ها هستند. این ایرانی های مرتجع که نقابشان در کارزار

دنباله روان تئوری های ارتجاعی منصور حکمت خط ارتجاعی روشنی را تعقیب می کنند که چون خط قرمزی در تمام سیاستهای آنها به چشم می خورد. آنها در تمام عرصه های پیکار طبقاتی در جهان، از تحولات در کشورهای عربی گرفته تا عراق و افغانستان، از فلسطین گرفته تا لبنان و سوریه، از ایران گرفته تا ونزوئلا و کوبا در کنار ارتجاع جهانی، در کنار صهیونیسم و امپریالیسم قرار دارند و می خواهند در پارکابی آنها به ایران حمله نمایند و ایران را "آزاد" کنند. مائوئیستهای ارتجاعی و مایخولیائی حتی اشغال ایران را را تحمل می کنند و می خواهند از "فرصت مناسب" تجاوز به ایران با همدستی امپریالیستها در ایران سوسیالیسم را مستقر کنند!!!؟؟ درست خوانده اید، آنها می خواهند در پارکابی امپریالیستها به ایران حمله کنند و سوسیالیسم را مستقر سازند. این تئوری ها از روی جهالت نیست از روی خیانت و همدستی با امپریالیستهاست که در تمام زمینه ها خودش را بروز می دهد. کارزار تریبونال ایران تنها یکی از این گوشه هاست.

حزب ما قصد ندارد در این چند سطر در مورد جنایات اسرائیلیها و حقانیت مبارزه فلسطینی ها صحبت کند. دیگر همه جهان واقف است که صهیونیستها در پی نسل کشی هستند و هرگز به صلح و ترک خاک فلسطین نمی اندیشند. تا فلسطین اشغال است، صلح بی معناست. صحبت از صلح در سرزمین اشغالی یعنی تسلیم و تأیید اشغال. با اشغالگر باید با زبان گلوه و موشک صحبت کرد. هدف ما در این مقاله رو کردن دست ایرانی های خود فروخته است که تشدید مبارزه مردم در سراسر جهان، دست آنها را که برای آینده ایران خطرناک هستند رو می کند. این خرابکاری از جانب پیروان منصور حکمت شروع شد و از جانب مائوئیستها و جریانهای نظیر سازمان اقلیت که در دو پهلو گوئی و ژورنالیسم بی محتوی به درجات عالی تکامل ارتقاء پیدا کرده اند، ادامه دارد. در این بین ولگردان سیاسی نیز که نه ماهیتشان روشن است و نه تعهدی داشته و نه مسئولیتی در جنبش حمل می کنند و نه به کسی امروز و یا فردا پاسخگو بوده و خواهند بود و پرمدعانه "مستقل" در دامن امپریالیسم عمل می کنند، در کوچه پس کوچه های باور مردم راه افتاده اند و برای تریبونال امپریالیستی-صهیونیستی بازار گرمی می کنند و به سمت حزب کار ایران (توفان) پارس می نمایند. آیا این ولگردان سیاسی پس مانده ها و مباشران همان جریانهای سیاسی ایرانی نیستند که از این در عقب وارد می شوند، زیرا خودشان جسارت موضع گیری روشن را ندارند؟ حزب ما مسایل را به شیوه مارکسیستی لنینیستی و اصولی طرح کرده و به آن پاسخ می دهد. حزب ما به صراحت روشن کرده است که

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق و افغانستان را بی قید و شرط ترک کنند

در مورد جنایتکاری صهیونیستها...

نیست که تروریست است این صهیونیستها و همه متحد آنها هستند که تروریست اند و از تروریستها دفاع می کنند. این حقه بازی روشنفکران مزدور ایرانی و امپریالیستی را ملت‌های جهان نمی پذیرند و محکوم می کنند. مردم همه سرزمین‌های دنیا صرف‌نظر از دین و نژاد و بزرگی و یا کوچکی، صرف‌نظر از سطح فرهنگی و قدمت تاریخی و... حق دارند در مقابل اشغالگران و زورگویان جنایتکار بپا برخیزند و آنها را در سرزمین خودشان دفن کنند، تا باشد که کسی سرزمین‌های دیگران را اشغال نکند. کسانی که این حق را برای ملت‌ها برسمیت نمی شناسند، هوادار قانون جنگل اند، هوادار تسلط استعمار و امپریالیسم اند. این عده دست‌نشان در مورد مسئله فلسطین رو می شود. هر چه این مبارزه تشدید شود رنگ مواضع ارتجاعی و دو پهلو را که تنها در خدمت ارتجاع جهانی است از میان می برد. تئوری "هم با این و هم با آن"، تئوری "جنگیدن در دو جبهه"، تئوری "مبارزه همزمان با دو قطب ارتجاع"، ماهیت ارتجاعی خویش را در عمل نشان می دهد. جنبش مردم ایران باید مرزهای خویش را با این خودفروختگان روشن کند تا دست جاده صاف کن های امپریالیسم در ایران رو شود و نتوانند با نقاب "چپ"، امپریالیسم و صهیونیسم را آرایش کنند و متحد مبارزه بر ضد جمهوری اسلامی جا زنند. سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی باید با دست مردم ایران و در مبارزه با خودفروختگان صورت گیرد. اگر بر ضد این جریان های خودفروخته که بخشی از آنها پول اخاذی می کنند و لذا اقتاع پذیر نیستند، مبارزه نشود زمینه خودفروختگی رشد می کند و بتدریج خودفروختگی مجلسی می گردد.

مبارزه مردم فلسطین که از جانب مردم دنیا مورد تائید است و کرسی ریاست جمهوری غصبی محمود عباس خودفروش را می رويد، برای همه ایرانیان هوادار امپریالیسم و صهیونیسم مشکل آفرین می شود که با کلی گویی و عبارت‌پردازیهای پوچ از زیر بار تحلیل مشخص از شرایط مشخص شانه خالی کنند و به نفع صهیونیستها موضع بگیرند. این ایرانیها هوادار مبارزه موهومی فلسطین، خلق موهومی فلسطین هستند که در جبهه سوم موهومی فلسطین، بر ضد اسرائیل و "اسلام سیاسی" واقعی می رزمند. تا ابد نمی شود مردم فریبی و خودفربیی کرد.

شاهد از راه ...

یوگسلاوی دست زدند، شهرها و مردم غیر نظامی و کارخانه های تولیدی را بمباران کردند و از گلوله های آلوده به مواد اورانیومی در نابودی ارتش یوگسلاوی استفاده نمودند. تجزیه یوگسلاوی به زور تبلیغات و دخالت

مزدوران خارجی و ارتجاع داخلی به پیش برده شد. بعد از مقاومت شرافتمندانه میلو سوویچ در مقابل امپریالیستها، وی را مجازات کردند و بدون سند و مدرک در دادگاه امپریالیسم ساخته ی کیفری جهانی محاکمه و محکوم کرده و سپس در زندان به قتل رساندند. آنها برای خالی نبودن عریضه چند جنایتکاران جنگی کروات را نیز دستگیر کردند که در دادگاه نخست بر اساس اسناد و مدارک انکار ناپذیر به ۲۴ سال حبس محکوم شدند. این جنایتکاران بنام "آنته گوتوینا" Ante Gotovina و "ملادن مارکاج" Mladen Markac متهم بودند که در عملیات نظامی تجاوز به شهرهای صربستان صدها غیر نظامی را اعدام کرده و شهرهای صربستان را بمباران نموده و هزاران نفر را آواره و به قتل رسانده اند. وقتی سر و صداها خوابید در دادگاه تجدید نظر این جنایتکاران جنگ یوگسلاوی بیکباره با این استدلال که مدارکی علیه آنها وجود ندارد بیگناه تشخیص داده شده و تبرئه شدند.

تومیسلاو نیکولیچ Tomislav Nikolic رئیس جمهور صربستان گفت: "روشن است که تریبونال نه یک تصمیم قضائی، بلکه یک تصمیم سیاسی گرفته است. این امر به ثبات منطقه کمک نمی کند. این رای قضات زخمهای گذشته را باز کرده اند". معاون نخست وزیر صربستان آقای راسیم لایاچیک Rasim Ljajic کمی صریحتر سخن گفت و اظهار داشت: "تریبونال با این رای برائت، اعتبار خود را از دست داده است. این امر نمونه استبداد دستگاه قضائی است".

در حالی که مردم دنیا دهانشان از شگفتی باز مانده و حتی مطبوعات محافل امپریالیستی با احتیاط قلم بدست گرفته اظهار نظر دو پهلو می کنند، فاشیستهای کروات با شکر خدا از پیروزی حقیقت و عدالت سخن رانند. آش در تیره جنایتکاران بقدری شور بود و حتی برای کرواسی غیر مترقبه بود، که سوران میلانوویچ رئیس جمهور سوسیال دموکرات کرواسی برای کاستن از خشم دنیا به سخن آمده و بیان کرد: "در این مورد مربوط می شود به دو انسان بی گناه. ولی این به آن مفهوم نیست که جنگ بی خونریزی و بدون مصائب جریان داشته و عادلانه از دید کرواسی بوده است. در این جنگ اشتباهاتی نیز صورت گرفته است که در آن نه "ملادن مارکاج" و نه "آنته گوتوینا" مسئول بوده اند، بلکه دولت کرواسی مسئولیت آن را به عهده دارد. در مقابل کسانی که دولت کرواسی بی عدالتی و ستم روا داشته باید دولت کرواسی به گناهش اعتراف کند و عدالت را اجراء نماید. ما نباید این مسئله را نیز در این لحظه فراموش کنیم. ما از "مارکاج" و "گوتوینا" برای سختیهای که برای کرواسی تحمل کرده اند، سپاسگزاریم."

در حالیکه رئیس جمهور کرواسی به صورت

ضمنی به جنایاتی که انجام گرفته اعتراف می کند، دادگاه کیفری جهانی رای به تبرئه جنایتکاران می دهد و عمال ایرانی آنها از این ابزار بی اعتبار استفاده می کنند تا در بساط امپریالیستها برای اخاذی و خوش خدمتی برقصند و نقاب مبارزه با رژیم و انقلابی به چهره بزنند. ننگی از این بدتر نیست.

اقتصاد بدون سیاست...

سوسیالیسم نیازی به مبارزه بیرحمانه طبقاتی که مملو از عقب نشینی، شکست و پیروزی است، ندارد. البته چنین سوسیالیسمی هرگز در دنیا مستقر نمی شود و تنها در مغز مخترعان خود ادامه حیات می دهد.

به این جهت مارکسیسم به نقش کار آگاهگرانه تکیه می کند و سوسیالیسم را به مثابه علم می داند، که باید به میان طبقه کارگر برده شود. طبقه کارگر بخودی خود سوسیالیست نمی شود و علم یاد نمی گیرد. دانش همیشه از بیرون بدرون طبقه کارگر می رود و به نیروی مادی بدل می شود. این نظریه مارکس در عین حال، ضد جریانهای اکونومیستی است که می خواهند با دست "توده کارگر" و بدون نقش عامل رهبری کننده و آگاهی بخش حزب طبقه کارگر، قدرت سیاسی را بدست آورده و جامعه را رهبری کنند. آنها عوامفریبانه "توده پرستی" و "کارگر پرستی" را تبلیغ می کنند تا زمان اسارت آنها را افزایش دهند و آنها را از راه درست مبارزه منحرف نمایند. این مبارزه در شکل دشمنی با **حزبیت** در میان جریانهای خرده بورژوازی خود را نمایان می سازد.

رهنمائی کی توانی

ای که ره را خود ندانی

انگلس در اثر ارزنده اش آنتی دورینگ می نویسد: "نیروهای فعال اجتماعی درست مانند نیروهای طبیعت عمل می کنند: سرکش، قهر آمیز و مخرب، البته تا زمانی که ما آنها را **شناسیم**، آنوقت تنها بستگی به ما دارد که

آنها را تحت اراده خود در آوریم و از طریق

آنها به هدف خود برسیم. و این به خصوص

در مورد نیروهای مولده عظیم امروزی کاملاً صادق است. مادامی که ما سرسختانه از **شناخت** طبیعت و خصلت نیروهای مولده سرباز زنیم- همچنانکه شیوه تولید سرمایه داری و مدافعتش در برابر این درک مقاومت می کنند- تا آن زمان این نیروها، **علیرغم ما** و علیه ما عمل می نمایند. و همانطور که مشروحا توضیح دادیم ما را تحت سلطه خود در می آورند. اما اگر یک بار **طبیعت آنها شناخته** شود، می توانند در دست تولید کنندگان متحد از حالت حاکمان خبیث به **خدمتگزاران مطیع** تبدیل شوند...

بر پایه چنین برخوردی به نیروهای مولده امروزی یعنی برخورد بر پایه **شناخت طبیعت آنهاست** که یک **برنامه ریزی اجتماعا تنظیم شده** که هم نیازهای ... ادامه در صفحه ۵

کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی، بی قید و شرط آزاد باید گردند

سریوش بگذارند و در حرف آنرا برای فریب هوادارانشان محکوم می کنند، حاضر نیستند از شعار صحیح خواست "خروج بی قید و شرط تجاوزگران از عراق و افغانستان و فلسطین" و... حمایت کنند، زیرا حضور آنها را برای مبارزه با "اسلام سیاسی" در این ممالک مثبت ارزیابی می کنند. به این جهت محکوم کردن تجاوز امپریالیستی را باید با خواست خروج بی قید و شرط آنها و پرداخت غرامت به این کشورها تکمیل کرد، در غیر این صورت میدان را برای کسانی که کلاهبردار سیاسی هستند و حرف مفت می زنند و به کسی حساب پس نمی دهند باز گذارده ایم.

برنامه این اکونومیستهای "چپ" مبارزه با "دو قطب ارتجاع" است تا بزعم خودشان راه تسلط کار بر سرمایه را هموار کنند. با این فرمول سحر آمیز این دارو دسته ها، خیال خویش را از هر گونه تحلیل مشخص از شرایط مشخص راحت کرده اند. سردهسته این دارو دسته، تئوری های ارتجاعی منصور حکمت است که متاسفانه از طرف سازمان فدائیان اقلیت و حزب مائونیستها که نمی توانند با مغز خود بیاندیشند، تکرار می شود. برای ما روشن نیست که چرا این عده به حزب منصور حکمت نمی پیوندند؟ اختلافاتشان با تئوری های این حزب چیست؟ آیا نزاع بر سر ریاست طلبی اینقدر مهم است؟

این دارو دسته ها برای تطهیر امپریالیسم و نجات وی توصیف امپریالیسم را در چارچوب رابطه کار و سرمایه محصور می کنند و با این شگرد همه جا از **استثمار امپریالیستی** سخن می رانند تا **استعمارگران نوین** را تیرنه کنند و جبهه وسیع ضد امپریالیستی در جهان را نابود گردانند. آنها از در "چپ" وارد می شوند تا از وسعت مقاومت در مقابل استثمار بکاهند. برای آنها غارتگری و چپاول امپریالیستی اساسا مطرح نیست و از کنار این واقعیات فرار می کنند و به این جهت به زعم آنها در یک کشور اشغالی توسط امپریالیستها، تنها طبقه کارگر است که باید علیه اشغال مبارزه کند و سایر طبقات غیر پرولتری به عنوان جریانهای استثمارگر و "ارتجاعی" در یک طرف مبارزه دو قطب قرار داشته و در جبهه امپریالیست اند. این شعارهای ارتجاعی بر خلاف ظاهر عوامفربانه اش، مترقی و چپ نیست، بلکه عمیقا ارتجاعی و راست و نوکرمنشانه و تسلیم طلبانه است. این عناصر مردم را فرا می خوانند که تنها علیه استثمار مبارزه کنند و نه علیه استثمار نوین. آنها مدعی می شوند که استثمار نوین در دوران کنونی وجود ندارد و مانع از آن می شوند که جبهه وسیع مبارزه توده ها در مقابل امپریالیستها و استثمارگران نوین بوجود آید. آنها مرز روشن

...ادامه در صفحه ۶

های چپروانه به جنبش کارگری خیانت می کند. هستند کسانی نظیر آنارکو سندیکالیستها، و یا پیروان نظریه سجده به جنبش خودبخودی و دنباله روی از طبقه کارگر، که با مطلق کردن امر اقتصاد و محدود و عمده کردن تضاد تمام جوامع، به تضاد کار و سرمایه، در تحلیل جوامع به نفی **استقلال** کشورها، به بهانه تعیین کننده بودن تحولات اقتصادی رسیده و آشفته فکری خویش را به همه سرایت می دهند. ارتجاع جهانی نیز به آنها میدان می دهد تا زمینه مبارزه را مسموم و آلوده کنند. این عده که همه مسایل اجتماعی را به ساده نگری صرف بدل کرده اند، حل همه مسایل را از طریق حل تضاد کار و سرمایه می بینند. البته اگر فرضا تضاد کار و سرمایه به نفع عنصر کار در عرصه جهان حل شود، دنیا بهشت خواهد شد، ولی برای حل این تضاد باید مراحل گوناگونی را طی کرد. حل این تضاد بر متن جامعه ای پیچیده و متأثر از تضادهای متقابل صورت می گیرد. نمی توان از روی واقعیات و مراحل گوناگون تکامل پرید. مسائل را باید یک بیک و مرحله به مرحله حل کرد و به جلو گام برداشت. نمی شود واقعیت جهان را آنقدر پیچ و خم داد و نادیده گرفت تا در قالب تئوری های من در آوردی و ضد مارکسیستی لنینیستی بگنجد. چکهای بی محل کشیدن اگر ناشی از خرابکاری و سوء قصد در جنبش کمونیستی ایران نباشد، از بی خردی و نفهمی خرده بورژوائی ناشی می شود.

در ساده انگاری این عده همین بس که جامعه را به عنوان یک مجموعه در نظر نمی گیرند و همه بغرنجی ها و پیچیدگیهای اجتماعی را در قالب تنگ اقتصاد می چپانند. آنها فقط روابط کار و سرمایه را می بینند و از استثمار و مافوق سود سخن می رانند و با این کار تکلیف همه پدیده های اجتماعی را روشن می کنند. به همین جهت نیز هیچ برنامه ای برای مبارزه طبقاتی ندارند و نمی توانند نیز تدوین کنند. مبارزه طبقاتی برای آنها جنگ زرگری است و در تلاشند تا برای رهائی از سردرگمی خود در فرهنگ لغات عبارات توجیه گرانه برای تئوری های من در آوردی خویش پیدا کنند. زیرا کسی که استثمار نوین را به عنوان یک معضل جهانی انکار می کند و فکر می کند همه چیز را باید در محیط تنگ تضاد کار و سرمایه و استثمار سرمایه داری بچپاند، راهی باقی نمی ماند که تجاوز امپریالیستهای خونخوار و جنایتکار را به افغانستان، عراق، فلسطین، لیبی، سوریه و حتی ایران تانید کند. راهی نمی ماند که مبارزه با دین اسلام را جایگزین مبارزه با امپریالیسم گرداند و با لخت شدن برای هواداران نادانش، مشغولیات فکری بیآفریند و آنها را با این قبیل برنامه های "سکسی" سرگرم کند. پاره ای از این سازمانها که در اثر مبارزه حزب ما نمی توانند بر تجاوز امپریالیستها به ممالک مستقل

اقتصاد بدون سیاست...

عمومی و هم احتیاجات فردی را برآورده می کند، جایگزین هرج و مرج تولید می شود." (آنتی دورینگ چاپ فارسی صفحه ۲۷۲). انگلس در صفحه ۲۸۶ می نویسد: "فقط جامعه ای که تنها مطابق یک **برنامه**، نیروهای مولده اش را به **نحو موزونی در ارتباط با یکدیگر قرار دهد** می تواند به صنعت امکان آنرا دهد، تا خود را با چنان گستردگی در سطح تمام کشور مستقر سازد که کاملا متناسب با تکامل اش و همچنین متناسب با حفظ و تکمیل دیگر عوامل تولید باشد." (تکیه همه جا از توفان).

در این دو بازگویی از انگلس به روشنی اهمیت **شناخت، نیروی آگاهی و نقش انسان آگاه** در مقابل حرکت کور اقتصادی روشن است. انگلس به روشنی چه قبل از انقلاب سوسیالیستی و چه بعد از آن به نقش **برنامه ریزی انسانها**، به **نقش عامل آگاهی و شناخت** برای به زیر سلطه در آوردن هرج و مرج اقتصادی سرمایه داری و تحول آن به سمت سوسیالیسم تکیه می کند. بدون عامل آگاهی به مفهوم نقش انسانها و حزبیت، تحول اقتصادی به سوسیالیسم منجر نمی شود و این تحول از بن بست فروپاشی و تکرار پیمودن راه پر رنج و دردآلود مجدد سرمایه داری خارج نمی گردد. این سخن درستی است که با سوسیالیسم پیروز می شود و یا بربریت حاکم می گردد. مارکسیسم هرگز نگفته است خانه نشین شوید تا سوسیالیسم مستقر شود. تسلط بربریت ناشی از تسلیم شدن به قانون کور اقتصاد و تمکین در مورد مطلقیت اقتصاد است، درحالیکه سوسیالیسم، شناخت این قوانین و مهار کردن آنها، برای رهائی آنهاست. مارکس امکان پیروزی سوسیالیسم را منوط به مبارزه و موفقیت در این مبارزه کرده است و شکست در این مبارزه را، استقرار بربریت سرمایه داری می داند که به اضمحلال جامعه منجر می شود. این شرط در سخنان مارکس، همان قابل بودن تفاوت میان اهمیت دادن به نقش توده ها و عنصر آگاه سیاسی و سجده کردن در مقابل اقتصاد کور است. کسی که در مقابل اقتصاد سجده می کند و از آن بتی برای فرمانبری و پرستش ساخته است، همواره تسلیم عنصر خودبخودی بوده و نافی نقش حزب طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی و ستایشگر خود روئی در جنبش کارگری است. این منحرفان همیشه خود را در پشت "توده ها"، "طبقه کارگر"، "شوراها" و با عبارات نفهمیده ای تحت عنوان "آزادی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است" که با ظن "مرگ بر سوسیالیسم پنهان می کنند.

کسی که این رابطه دیالکتیکی مارکسیستی را نفهمد، در عمل فقط دچار سردرگمی بوده و در عرصه سیاسی به تئوری های ارتجاعی متوسل می شود و در عمل با عبارت پردازی

زنده باد همبستگی ملی خلقهای ایران، برقرار باد جمهوریهای شورائی سوسیالیستی در ایران

اقتصاد بدون سیاست...

میان امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری را از مرحله رقابت آزاد سرمایه داری حذف می کنند و به شما القاء می نمایند که اگر ما تضاد بین کار و سرمایه را از بین ببریم، اشغالگری را هم از بین برده ایم. البته با این منطق می شود بسیار کلی تر سخن گفت که به علت عام و کلی بودن، بهر صورت "غلط" نیست، ولی با مارکسیسم سر سوزنی خویشتاوندی پیدا نمی کند، از جمله اینکه اگر طبقات از بین بروند دنیا بهشت است و نه ما سرمایه دار داریم و نه امپریالیسم. با این منطق می توانیم به جای امپریالیسم، مفهوم عام سرمایه داری را قرار دهیم و به جای سرمایه داری، مفهوم کلی تر مبارزه طبقات را. مبارزه طبقات به سبب شامل بودنش مبارزه کار و سرمایه و امپریالیسم و فنودالیسم و برده داری و... را نیز در بر می گیرد. ولی این لفاظی ها چه ربطی به مبارزه مشخص طبقاتی دارد؟ این لفاظی ها برای فرار از سنگر و ترک جنگ طبقاتی در جبهه جنگ جهانی است.

البته این نوع تحلیل، تحلیل شعبده بازان سیاسی است که برای خارج کردن امپریالیسم از زیر ضربه به هر وسیله ای توسل می جویند. جناح راست آنها منکر پدیده امپریالیسم است و جناح "چپ" آنها تنها با "استثمار امپریالیستی" می رزمند، که ربطی به مارکسیسم لنینیسم ندارد. این تئوری ارتجاعی در عمل نافی استقلال کشورهاست. آنها هیچ کشوری را در جهان مستقل نمی داند. آنها مدعی اند که مفهومی بنام استقلال سیاسی وجود ندارد. برای آنها مفهومی بنام منافع ملی و یا میهنپرستی وجود ندارد. دلایل آنها همان جنبه تعیین کننده اقتصاد است که مرتب به آن توسل می جویند و آنرا از عامل سیاست و نقش آگاه و شعور انسان جدا می کنند. اقتصاد آنها بدون انسانها و نیروهای مولده رشد می کند. اقتصاد آنها اقتصاد مجازی است و با شرایط مشخص مبارزه طبقاتی ربطی ندارد.

آنها روشنفکرانه مدعی می شوند، اقتصاد جهان در چنبره اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری از طریق نظام بانکی و سرمایه گذاریهای کلان گیر افتاده است و به این اعتبار هیچ کشوری در جهان نه مستقل است و نه استقلال سیاسی وجود دارد و نه مردم این کشورها باید برای رهائی ملی خود مبارزه کنند. برای این شعبده بازان تنها رهائی اقتصادی وجود دارد که آنهم به مفهوم استقرار سوسیالیسم در مبارزه با سرمایه جهانی است که "استثمار امپریالیستی" را به همه جا گسترش داده است. دنیای آنها ساده است و بر دو شاخ گاو سرمایه داری جهانی شاخ کار و سرمایه استوار است. آنها هیچ مبارزه دیگری را به رسمیت نمی شناسند و لذا برای آن نیز برنامه ای ندارند و در ایران و در عرصه بین المللی همیشه در کنار امپریالیسم قرار داشته و

دارند. آنها با خروج بی قید و شرط امپریالیستها از عراق و افغانستان و لیبی و سوریه و لبنان و فلسطین مخالفند. برای آنها امپریالیستها "مترقی" اند و به علت این "مدرنیسم" امپریالیستی که مدرنیسم اش در قالب لخت شدن آزادانه و نمایش پیکرهای خود، بروز می کند، حضورشان در ممالک اشغالی بر خواست مردم این کشورها که مقاومت می کنند مرجح اند. آنجا نیز که از استدلال باز می مانند، دست بدامان تئوری "به من چه و لش کن" می شوند و هوار می دهند که دعوی بین دو قطب ارتجاع به ما ربطی ندارد. البته این تئوری حمایت آشکار از امپریالیسم است تا حقوق همه کشورها و ملتها را به زیر پا بگذارد.

البته برای کمونیست نماهانی که مدعی اند کمونیستها و کارگران وطن ندارند راهی نمی ماند که در صورت تجاوز امپریالیستی دست روی دست بگذارند و از مقاومت دست بردارند. آنها از چیزی که ندارند نمی توانند دفاع کنند. آنها در مورد انقلاب ایران نیز دروغ می گویند. آنها مسئله استقلال ملی در ایران را در مبارزه با امپریالیسم، آنهم تنها برای استقرار حکومت سوسیالیستی تفسیر کرده، برسمیت می شناسند. حزب مائونیست حتی معتقد است که باید با استفاده از یک "فرصت مناسب" که تجاوز امپریالیستی در اختیار آنها می گذارد، تجاوز به ایران را تأیید کرد و همراه با امپریالیستها و صهیونیستها جبهه مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را تقویت نمود و به ایران حمله کرد و رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون نمود و پس از اشغال ایران توسط قوای اشغالگر که نقش متحد موقت را بعهده اشته اند، آنوقت یک تنه با کسب قدرت سیاسی(چگونه؟- توفان) و استقرار رژیم سوسیالیستی، اشغالگران میلیونی امپریالیستی را از ایران اخراج خواهند کرد. بزعم آنها استقلال ایران به مفهوم درک ناقص آنها، تنها پس از کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم، در شرایط حضور میلیونی همه امپریالیستها جهان و صهیونیستها و ارتجاع ترک و عرب منطقه قابل دسترسی و قابل دفاع و عملی است!!!؟؟؟؟.

فقط می شود مخبط بود تا چنین تئوری های شگفت انگیز خلق کرد و بخورد مردم و هوادارانشان داد. و باید مخبط تر بود تا به عنوان عضو این سازمانها این خزعبلات را پذیرفت و صدای اعتراض بلند نکرد. امپریالیستهای که رژیم جمهوری اسلامی را تحمل نمی کنند، چگونه می توانند حکومت سوسیالیستی فرضی در ایران به رهبری مائونیستهای "مارکسیست لنینیست" را که بیشتر مائونیسم مالیکولیائی است، تحمل کنند؟ اگر مائونیستها و یا پیروان منصور حکمت و همه دارو دسته های نظیر آنها تنها مبارزه با امپریالیسم را در متن مبارزه تضاد کار و

سرمایه مجاز می دانند، آنوقت باید اعتراف کنند که بی برنامه اند و به پایان خط رسیده اند، زیرا امپریالیستی که حکومتهای ایران، عراق، سوریه، لیبی، افغانستان، فلسطین، لبنان و ایران را تحمل نمی کند و به این کشورها لشکر کشی می کند و آنها را تسخیر و اشغال می کند، چگونه حکومت این دارو دسته ها را در ایران تحمل خواهد کرد. کسانی که بر تجاوز امپریالیستی مهر تأیید می زنند، در فردای تجاوز آنها به "ایران سوسیالیستی" نمی توانند از مردم جهان انتظار کمک داشته و تعرض به حقوق کشورها و ملتها را محکوم کنند. کسانی که حق تعیین سرنوشت ملتها بدست خویش را برسمیت نمی شناسند و مدعی اند فلسطینی ها حق تعیین سرنوشت تا زمانی که تحت تأثیر جنبش حماس هستند ندارند، و یا اینکه مبارزه آنها در چهارچوب مبارزه کار و سرمایه صورت نمی گیرد، و یا اینکه هنوز طبقه کارگر فلسطین رهبری مبارزات را برای استقرار سوسیالیسم در فلسطین کسب نکرده است، چگونه قادرند از حق تعیین سرنوشت ملت ایران حمایت کنند و خواهان آن باشند؟

سازمان اقلیت در ارگان خویش شماره ۶۲۵ صفحه ۷ می نویسد: "در دنیای کنونی هیچ مبارزه ای علیه امپریالیسم نمی تواند از مبارزه علیه سرمایه داری و برای سرنگونی بورژوازی جدا باشد..." و یا در جای دیگر "که مبارزه علیه امپریالیسم را از مبارزه علیه سرمایه و سرنگونی بورژوازی جدا نمی داند..." (تکیه از توفان). این تئوری های ارتجاعی منصور حکمتی تأیید تجاوز امپریالیستها و نفی مبارزه خلقها و دولتهای مستقل جهان در مقابل تجاوز است. سازمان (اقلیت) به اعتراف خودش تنها از مبارزه ای پشتیبانی می کند که تحت رهبری کمونیستها برای استقرار سوسیالیسم باشد و مبارزاتی که رهبری طبقه کارگر در آن تضمین نشده است و یا کمونیستها در آن کشورهای مفروض نیروی مطرحی نیستند، تا توان کسب رهبری برای استقرار سوسیالیسم را داشته باشند، مبارزه آنها عملاً ارتجاعی و نزاع بین دو قطب ارتجاعی است!! سازمان اقلیت و سایر سازمانهای نظیر، اعتقادی به مبارزه خلقهای جهان علیه امپریالیسم ندارند و به همین جهت عملاً به مثابه همدست بالفعل امپریالیسم با شعارهای "چپ" عمل می کنند. البته منصور حکمت یکی از این قطبهای ارتجاعی را "اسلام سیاسی" نامیده است و سایر سازمانها در واقع پیروان وی هستند، ولی معلوم نیست که اگر حوادث جهان طوری بگردد که امپریالیستها مجبور شوند به اشغال گرجستان و یا ارمنستان مسیحی و سرکوب خلق ارمنستان و یا گرجستان بپردازند، تکلیف این تئوری های ارتجاعی چه می شود؟ آیا هنوز هم باید با اسلحه تضاد کار و سرمایه و استثمار امپریالیستی... ادامه در صفحه ۷

اقتصاد بدون سیاست...

به جنگ امپریالیستها رفت؟ هنوز هم باید این تئوری های امپریالیستی و تجاوزکارانه و جنایتکارانه ضد بشری را با روپوش "اسلام سیاسی" بخورد مردم داد. آنوقت باید پرسید از کی تا بحال گرجی ها و ارامنه مسلمان شده اند.

حزب کار ایران (توفان) بشدت از این انحراف خطرناک و ضد کمونیستی که در میان پاره ای تشکلهای مدعی کمونیست رخنه کرده است نگران است. زیرا این جریانها خود را از صف نیروهای انقلابی در ایران خارج می کنند و به همدست امپریالیستها در تمام زمینه ها بدل می شوند. برگذاری ایران تریبونال امپریالیستی و کمک گرفتن های مالی از محافل امپریالیستی در یک معامله سیاسی که حق سکوت در مقابل جنایات ضد بشری امپریالیستها و صهیونیستها در جهان است، نمونه های خوبی نیستند. عدم شرکت در جنبشهای ضد جنگ و ضد تحریم و تخریب در این جنبشها نشانه های خوبی نیستند. خوب است که این نیروها از راه رفته بازگردند، کمک مالی گرفتن از امپریالیسم و صهیونیسم را محکوم کرده و آنرا خیانت به خلق ایران، خلقهای جهان و طبقه کارگر بدانند و نام همه کسانی را که کمک مالی چه علنی و چه مخفی، چه مستقیم و چه غیر مستقیم با کلاه شرعی گرفته اند، برملا و محکوم نمایند، تا روشن شود از آخور امپریالیستها خوردن، نشانه خودفروختگی و خیانت ملی و طبقاتی است. کسانی که با کلاه شرعی پول می گیرند، نمی توانند مبارز ضد امپریالیست باشند. شعارهای "ضد امپریالیستی" آنها همان چک بی محل است که شرایط کنونی هنوز طوری نیست که مهمل بودن آنها را در عمل به اثبات برساند. سیر حوادث گواه ادعای ماست. همینکه این دارو دسته ها سعی می کنند نیروهای ضد امپریالیست و کمونیستهای واقعی را با شیوه ارباب و افتراء بترسانند، نشانه ضعف تئوریک آنها می باشد. جبهه سومی که این عده در شرایط تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران طرح کردند در حقیقت ایجاد جبهه ای برای همدستی با امپریالیستها می باشد. کمونیستهای ایران در کنار مردم ایران در مقابل امپریالیستها خواهند ایستاد و در صورت تجاوز امپریالیستی- صهیونیستی فقط دو جبهه، جبهه مقاومت در مقابل استعمارگران خونخوار متجاوز و جبهه مقاومت مردم ایران بر ضد اشغالگران وجود دارد. جبهه ای موهومی در این وسط وجود ندارد. خط میانه ای نمی تواند مانند موجودی ذوحیاتین زیست نماید. این جبهه موهومی جبهه شرمگین همدستی با امپریالیستهاست. می بینید که تا چه حد می توان سقوط کرد! ولی حزب کار ایران (توفان) با تشدید مبارزه ایدئولوژیک دست همه همدستان امپریالیستها را رو می کند تا روند تصفیه در درون آنها صورت گیرد و

سره از ناسره روشن شود. دست حقوق بگیران رو می شود و گمراهان فرصت دارند در نظریات خویش تجدید نظر کنند.

نود پنج سالگی انقلاب اکتبر...

امپریالیستی انقلاب سوسیالیستی به رهبری لنین در راس حزب کمونیست بلشویک شوروی به نتیجه رسید و حقانیت تئوری های لنین در عمل اثبات گردید.

انقلاب اکتبر تنها به اعتبار کسب قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک انقلابی سوسیالیستی بود، زیرا هر انقلابی در درجه نخست یک انقلاب سیاسی است و با کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر خواستهای اقتصادی وی که منجر به دگرگونی جامعه می شود تحقق می یابد. برای برنامه ریزی آگاهانه اقتصاد باید آگاهانه قدرت سیاسی را بدست آورد و با ابزار و ماشین دولتی، خواستهای اقتصادی را در جهت منافع طبقه کارگر به کار گرفت.

کسانی که در تمام عمر در پی تحریف مارکسیسم هستند، قادر نیستند اهمیت کسب قدرت سیاسی را که تعیین کننده ماهیت پدیده انقلاب است، درک کنند. آنها کشور شوروی لنینی و بعد از وی استالینی را سوسیالیستی نمی دانند، زیرا به زعم آنها از فردای کسب قدرت سیاسی به یاری ورد و جادو زیر بنای اقتصادی از امروز به فردا تغییر نکرد و سالها طول کشید تا صنعتی کردن کشور و اشتراکی کردن تولید کشاورزی به نتیجه برسد. ملاک دآوری آنها تغییرات بنیادی اقتصادی است. اینکه در این مدت ماهیت این کشور چیست بدون پاسخ می ماند.

انقلاب اکتبر در عین حال نشان داد که باید هدف تولید در جامعه سوسیالیستی را تدوین کرد و ساختمان سوسیالیسم را که تا امروز در جهان وجود نداشت و یک امر آگاهانه برنامه ریزی شده است بنا نهاد. این وظیفه سخت و دشوار به شانه های رهبری حزب کمونیست بلشویک اتحاد شوروی به رهبری استالین قرار گرفت. استالین سوسیالیسم را در شوروی بنا کرد و به جهانیان نشان داد که چرخ تولید می تواند بدون رهبری سرمایه داران نیز به پیش رود. وی برای نخستین بار در تاریخ بشریت، مناسبات تولیدی بهره کشانه را عوض نمود و مناسبات تولید سرمایه داری را برافکند.

استالین که معمار دنیای سوسیالیسم بود، ثابت کرد که با نزدیکی سوسیالیسم مبارزه طبقاتی تشدید می شود و طبقات سرنگون شده تلاش می کنند با شکست در عرصه سیاسی و در عرصه اقتصادی و نظامی از طریق نفوذ ایدئولوژیک به خرابکاری خویش بپردازند و دیکتاتوری پرولتاریا را برانندند.

دشمنان سوسیالیسم، دشمنان استالین و دستاوردهای وی در عرصه ساختمان سوسیالیسم نیز هستند. زیرا که نام سوسیالیسم با نام استالین عجین است و نه با نام لنین. رفیق لنین قبل از ساختمان سوسیالیسم درگذشت و قادر نشد دستاوردهای سوسیالیسم را از نزدیک شاهد باشد. این است که نام استالین با نام ساختمان سوسیالیسم مترادف است و دشمنان سوسیالیسم برای مبارزه با سوسیالیسم رفیق استالین را آماج تیرهای زهرآگین خویش قرار می دهند. در این مبارزه مشترک

رویزیونیستها و امپریالیستها در کنار هم قرار دارند.

در دوران سوسیالیسم نشان داده شد که حزب رهبری کشور را به عهده دارد و با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ساختمان سوسیالیسم را به پیش می برد. دولت سوسیالیستی دولت شوراهاست و نمایندگان کارگران و دهقانان و زحمتکشان شهر و روستا نماینده خویش را برای اداره امور کشور و نه رهبری سیاست و اقتصاد به کنگره شوراها می فرستند که باید رهنمودهای حزب را در عمل برای اداره کشور متحقق سازند. ضد کمونیستها تلاش دارند که شوراها را در مقابل حزب قرار دهند و با عبارت پردازیهایی که از فرهنگ بورژوازی وام گرفته اند، نظیر اینکه طبقه کارگر قیم نمی خواهد، مدعی می شوند که شوراها مقوله ای در مقابل حزب است. آنها نمی فهمند که شورا، نقش رهبری و هدایت کشور را ندارد و نمی توانند داشته باشند. شورا به مقابل حزب است و نه می تواند جایگزین اتحادیه کارگری شود.

ضد کمونیستها در کشور سوسیالیستی تلاش کردند که "توده کارگر" را در مقابل حزب علم کنند، زیرا می دانند که حزب سر طبقه کارگر است و آنها اگر موفق شوند سر را از بدن جدا کنند بهتر می توانند سوسیالیسم را نابود گردانند، این است که مرتب "توده کارگر" را جلو می اندازند تا دشمنی خویش را در پشت سر توده ها بر ضد سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا پنهان کنند.

در دوران استالین، با تمام این مودیگریهای دشمنان سوسیالیسم، با هشیاری پرولتاریائی علیه آن مبارزه شد و دشمنان مارکسیسم برملا شدند و دسیسه های آنها درهم شکسته شد.

استالین لنینیسم را جمع بندی کرد و به عنوان رهنمای راه مبارزه طبقه کارگر و احزاب کمونیستی تدوین نمود. لنینیسم مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتاری است که با تکیه بر تجارب حزب کمونیست بلشویک شوروی و ساختمان سوسیالیسم تدوین شده است.

رویزیونیستها بر ضد لنینیسم بپا خواستند، قهر انقلابی را تکفیر کردند، دیکتاتوری پرولتاریا را بدور افکندند، نقش حزب طبقه کارگر را تخطئه کردند، صلح طبقاتی را به جای مبارزه طبقاتی نشاندهند، امپریالیسم را تطهیر نمودند، سیاست مسالمت آمیز را اساس خط مشی جهانی کمونیستها قرار دادند، ساختمان سوسیالیسم را تخریب نمودند و سرمایه داری را بر پا کردند که سرانجام با پیدایش طبقه ای صاحب امتیاز و مرفه و مافیائی در شوروی، به فروپاشی شوروی از درون تحقق بخشیدند. مبارزه بر ضد شوروی سوسیالیستی از زمان بروز رویزیونیسم و درگذشت استالین شروع شد. خروشچف سردمدار رویزیونیستها با کوتلای خویش در درون حزب توانست قدرت را به کف آورد و حزب را از عناصر صدیق پاکسازی کند و دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی را به گور بسپارد و رویزیونیستهای ضد لنینیسم را در شوروی در حزب و دولت بر سر کار آورد. جانشینان خروشچف سیاست رویزیونیستی خروشچف را ادامه دادند و در کنگره بیست دوم حزب کمونیست بلشویک شوروی به تصویب رساندند. دوران خروشچفیسیم بدون خروشچف آغاز شد. این پایان کار انقلاب اکتبر بود. قدرت سیاسی بدست دشمنان پرولتاریا افتاده بود و آنها می بایست ساختمان چند دهساله سوسیالیستی را بتدریج از بین می بردند و سوسیالیسم را نابود... ادامه در صفحه ۸

ناقضان ریاکار حقوق ملل، ناقضان حقوق بشر نیز هستند

کشورها آنست که علیه هرگونه اتحادی با ضد انقلاب روسیه با تمام قدرت به مقابله برخیزند." (سخنان روز لوکزامبورگ به نقل از مقاله‌ی لنین درباره‌ی "میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی").

"جهان وطن" کسی است که هوادار حکومت جهانی و دنیای بدون مرز است و آن را مودیان مظهر مدرنیسم و ترقی جلوه می‌دهد، با این تفاوت که به ملت و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، استقلال ملل، حق حاکمیت هر ملت مفروض، تمامیت ارضی کشورها، اعتقادی ندارد، روابط میان ملت‌ها و اساساً مقوله‌ی ملت را کهنه شده می‌داند و می‌خواهد آن را با مقوله‌ی اتحادهای فراملی جایگزین کند. "جهان وطن" سنن و فرهنگ ملی را نفع می‌کند، "جهان وطن" این گونه تبلیغ و القاء می‌کند که به این دلیل که خودش واژه‌ی ملت را نمی‌پذیرد و "فراملی" فکر می‌کند و مرزها را قبول ندارد، مترقی است. وی پدیده‌ی ملت را به گذشته‌ی دور متعلق می‌داند. ایدئولوژی "جهان وطنی" که جهان را وطن خود می‌نماید و تعلقات ملی، آگاهی ملی ملل، استقلال ملی آنها را، آن هم در دوران امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه‌داری نفی می‌کند، یک ایدئولوژی ارتجاعی، در خدمت امپریالیسم جهانی، در خدمت نفی حقوق ملل و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی آنها قرار دارد. این ایدئولوژی، ایدئولوژی استعمارگران است. که فقط جهانی را در زیر سلطه‌ی انحصارات می‌خواهند و مردم را با این تئوری به تسلیم در قبال آنها دعوت می‌کنند. جهان بدون مرز آنها جهانی نیست که کمونیست‌ها می‌خواهند بر قبر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نفی بهره‌کشی فرد از فرد به پا دارند. در جهان مورد نظر آنها همه‌ی دول و ملل باید به حلقوم امپریالیسم روان شوند و از هویت‌های ملی خویش دست بردارند. آنها با این ایدئولوژی که با خرواری از اتهام به دیگران که گویا ناسیونالیست و شونیست هستند و برای ملت خود و نه انسان‌ها؟؟؟؟ ارجحیت قایلند به جنگ کمونیست‌ها می‌روند تا زیر این پوشش عوام‌فریبانه و به ظاهر مترقی و مدرن به دور از "محدودیت‌های تنگ نظرانه‌ی ملی"، سیاست گستاخانه و تجاوزکارانه و مداخله‌گرانه‌ی امپریالیسم را در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی توجیه کنند. تا ملل و دول ضعیف تر را حتی دول امپریالیستی ضعیف تر را به حلقوم امپریالیسم متفوق بکشانند و زمینه‌ی فکری این نوع ادغام‌ها، منضم گردانی‌ها و یا استعمار نوین را فراهم آورند. ما در اینجا از اهداف استثماراری آنها و این که توده‌های ستم‌دیده‌ی مردم را به زیر یوغ سرمایه‌ی امپریالیستی می‌کشند، سخنی نمی‌... ادامه در صفحه ۹

دهد که دشمنان کمونیست را که هرگز بر ضد رویزیونیسم خروشچی مبارزه نکردند و در دشمنی با رفیق استالین معمار بزرگ ساختمان سوسیالیسم در کنار خروشچف بودند بهتر بشناسیم. لازم است از این مدعیان مبارزه علیه رویزیونیسم خواسته شود آثار "گرانپهانی" را که در افشاء رویزیونیسم منتشر کرده اند به معرض دید همگان بگذارند تا روشن شوند که این پرمدعاهای خرده بورژوا تا به چه حد فریبکار و تشنت طلب اند. انقلاب اکتبر درسه‌ای بزرگی به ما داد و دنیای نوینی را خلق کرد که کمر استعمار فرتوت را شکست و به استقلال تعداد زیادی از ممالک در سراسر جهان موفق شد. دستاوردهای این انقلاب بزرگ را با هیچ جعل و دروغی نمی‌توان انکار کرد. دشمنان انقلاب اکتبر نیز بتدریج دست خود را رو می‌کنند. همه رویزیونیستهای ورشکسته به پابوس امپریالیستهای کوچک و بزرگ رفته اند و از سوسیالیسم فاصله می‌گیرند. این نتیجه مبارزه مارکسیست لنینیستها با آنهاست.

کمونیستهای ایران میهنپرستند...

"انترناسیونالیسم پرولتری و ایدئولوژی

جهان وطنی(کسموپولیتنیسم)

نقدی بر نظریه‌ی بی وطنی "حزب کمونیست

کارگری ایران"

"جهان وطنی" (Kosmopolitismus) و

یا (Cosmopolitanism)

انترناسیونالیسم پرولتری متفاوت است و نه تنها متفاوت است، ضد آن است و کوچک ترین قرباتی با انترناسیونالیسم پرولتری ندارد. انترناسیونالیسم پرولتری بیان علاقه‌ی واحد و اتحاد خدشه ناپذیر طبقه‌ی کارگر سراسر جهان در مبارزه‌ی متحد آنها علیه دشمن مشترک یعنی سرمایه‌داری و امپریالیسم است، انترناسیونالیسم بیان وحدت اهداف آنها برای برچیدن بهره‌کشی انسان از انسان و تقویت روحیه‌ی برادری بین‌المللی میان کارگران جهان است. برچیدن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و ساختمان جامعه‌ای انسانی و بدون ستم و بهره‌کشی است. این ایدئولوژی کارگران صرفنظر از ملیت، نژاد، مذهب و قومیت آنهاست. انترناسیونالیسم پرولتری مظهر برادری بی‌شائبه و همبستگی جهانی کارگران است. آنها برای هدف واحد که جامعه‌ای بی‌طبقه و جهانی باشد که در مرکز آن انسان و اصالت و حیثیت وی قرار داشته باشد و به مقام ارزشمند خویش نایل شود، مبارزه می‌کنند.

انترناسیونالیست‌ها با الهام از این ایده به حمایت از انقلاب سوسیالیستی اکتبر پرداخته و شوروی لنینی - استالینی را مورد حمایت بی‌دریغ خود قرار دادند.

روزا لوکزامبورگ نوشت:

... «بدین ترتیب ابتدائی ترین و پایه‌ای ترین تعهد سوسیالیست‌ها و پرولترهای همه‌ی

نود پنج سالگی انقلاب اکتبر...

می‌کردند. با کسب قدرت سیاسی در شوروی ضد انقلاب به پیروزی رسید و به این اعتبار دیگر شوروی کشور سوسیالیستی نبود.

انقلاب اکتبر مسایل تئوریک فراوانی را برای ما بعد از انقلاب طرح کرد که باید به آنها پاسخ داد. امکان بازگشت سوسیالیسم به سرمایه‌داری که غیر قابل تصور می‌نمود در شوروی انجام گرفت و نشان داد که فساد حزب تا به چه حد می‌تواند ماهیت یک کشور را دگرگون کند. تجربه ساختمان سوسیالیسم نشان داد که نقش دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه طبقاتی تا به چه حد مهم و تعیین کننده است و برای سد کردن راه بازگشت سرمایه‌داری تا چه حد باید همیشه هشیار و گوش بزنگ بود و با انحرافات درون حزب با تکیه بر توده‌های حزبی و انقلابی بیک مبارزه بزرگ تئوریک سیاسی دست زد و آنها را در نزد مردم منفرد کرد. حزب نباید گرفتار آختی و خودپسندی شود و از مبارزه و هشیار دست بردارد. دشمنان طبقاتی همیشه در کمین هستند تا ماهیت حزب و دولت را تغییر دهند. تجربه انقلاب اکتبر نشان داد که استقرار سوسیالیسم مصونیتی تا ابد ایجاد نمی‌کند، این مبارزه طبقاتی و هوشیاری طبقاتی و جنگیدن در عرصه ایدئولوژیک همراه با موفقیت‌های سیاسی - اقتصادی است که می‌تواند مانع بازگشت وضع سابق شود.

"کمونیستهای" خرده بورژوا در ایران که هرگز با رویزیونیسم مبارزه ای نکرده اند و حتی اثری از خود در افشاء رویزیونیسم منتشر نکرده اند و تا روز آخر شوروی را کشور سوسیالیستی می‌دانستند، بی‌کباره دم درآورده و مدعی می‌شوند که گویا آنها از مبارزان بزرگ ضد رویزیونیستی هستند. این خرده بورژواها که همیشه "حق" دارند، وقتی در جنبه آشفته فکری خویش گیر افتاده و درجا می‌زنند، ناچارند چهره ضد کمونیستی خویش را بروز داده و مدعی شوند که شوروی از همان روز نخست سوسیالیستی نبوده است. آنها برای خالی نبودن عریضه و برای استتار افکار ضد کمونیستی خویش، از انقلاب اکتبر و نقش لنین صحبت می‌کنند، ولی بازگو نمی‌کنند که در تمام دوران حیات لنین، وی با جنگ خانمانبرانداز داخلی روبرو بود و وی تنها مدت کوتاهی بعد از انقلاب توان رهبری و اداره کشور را داشت و در اثر بیماری زمینگیر شد و نقشی اساسی در ساختمان سوسیالیسم ایفاء نکرد.

آنها فقط دوره لنینی را سوسیالیستی می‌دانند!!! یعنی همه آن دوران کوتاهی را که آن به اصطلاح تحولات بنیادی اقتصادی در عرصه صنعت و کشاورزی انجام نشده بود. با این تحلیل دیگر چه جای انتقاد به خروشچف باقی می‌ماند که آورنده تئوریهای رویزیونیستی است؟ خروشچف چگونه در مارکسیسم-لنینیسمی که در شوروی حاکم نبود، تجدید نظر کرد؟! این همه پرت و پلا گوئی خرده بورژواهای "کمونیست" در ایران به خاطر آن است که در بن بست خودنمانی و خودفریب و مردم فریب و دشمنی با طبقه کارگر غرق شده اند و به انقلاب اکتبر که آنرا اساساً قبول ندارند از آن جهت چسبیده اند و به آن اشاره می‌کنند تا بر سر راه مارکسیست لنینیستها مانع ایجاد کنند و به آشفته فکری ضد کمونیستی دامن بزنند.

۹۵ سالگی انقلاب اکتبر این امکان را به ما می

دسیسه های امپریالیستها و صهیونیستها برضد جنبشهای

دموکراتیک در ممالک عربی محکوم است

کمونیست‌های ایران میهنپرستند...

گوئیم. در چهارچوب همین درک "جهان وطنی" است که سازمان تجارت جهانی ممالک کوچک را به دام سرمایه‌ی جهانی کشانده و خون آنها را به طریق "دموکراتیک" و قراردادهای منعقد و "قانونی" در شیشه می‌کند و حاکم بر سرنوشت آنها می‌گردد.

ایدئولوژی "جهان وطنی"، اروپای متحد را به قیمت برتری پاره‌ای ممالک امپریالیستی، نظیر آلمان و فرانسه و تضعیف سایر ممالک سرمایه‌داری اروپا نظیر یونان، پرتغال و اسپانیا و (توجه کنید این پیشگویی ده سال قبل صورت گرفته است-توفان) برپا کرده و سطح دستمزد و رفاه اجتماعی توده‌ی زحمتکشان را در این ممالک به بهانه‌ی ادغام و وحدت و یگانگی به سطح نازل ترین دستمزد و حقوق ناچیز دموکراتیک پاره‌ای از همین ممالک عضو اتحادیه در طی زمان کاهش می‌دهد. مسخره است که در این نظام متحد، از ممالک دارای "حقوق مساوی" سخن گفته شود. حقوق آن کشوری مساوی تر از سایرین است که حرف آخر را در زمینه‌ی سیاسی - اقتصادی می‌زند. نظیر آلمان.

سوسیال دموکرات‌های ممالک امپریالیستی پوشش دیگری بر این تئوری "جهان وطنی" آفریده‌اند و مدعی‌اند که اصل حق حاکمیت ملی مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولده است، که با برجیده شدن مرزها از میان می‌رود و لذا هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسند - به جز مرزهای کشور خودشان را - همه جا متعلق به آنهاست. "جهان وطن" که ناشر ایدئولوژی امپریالیستی است با احساسات ملی، با علاقه‌ی ملی و با غرور ملی در ممالک زیر سلطه مبارزه می‌کند و سعی دارد پرولتاریا و زحمتکشان این ممالک را در مقابل هجوم امپریالیسم از نظر روحی خلع سلاح کند و انگیزه‌ی کسب رهبری مبارزه‌ی ملی را با این داروی سکرآور که استقلال و هویت ملی به ما مربوط نیست و امر بورژوازی است، از وی بستاند. این در حالی است که امپریالیست‌ها نوع شیوه‌ی زندگی خویش را تبلیغ می‌کنند. "جهان وطنی" ها دست ملی گرانی امپریالیستی را برای سرکوبی میهن پرستی سایر ملل باز می‌گذارند.

"حزب کمونیست کارگری" که در ایران ناشر این افکار شوم "جهان وطنانه" است در نشریه‌ی انترناسیونال شماره‌ی دوم خرداد ۱۳۷۱ که در آن مبانی فکری خود را شرح داده است، می‌آورد:

«همین امروز به وضوح پیداست که، کسی که کوچک ترین تعلق خاطری به مقوله‌ی میهن دارد و آن طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف می‌زند و مطالبه‌ای برای کارگران مطرح می‌کند، هنوز آنها را "کارگران میهن ما" اطلاق می‌کند، به این حزب نپیوسته و نمی‌پیوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل

ما این است که کاری کنیم رفقا در حمله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند!» (چقدر فروتنانه برخورد می‌کنید، لطفاً اجازه دهید تا رفقای شما کار ناسیونالیسم را با درکی که از آن دارید بسازند و مانع آن نشوید تا بدین وسیله گور خود را کنده باشند - توفان) و یا با افتخار چندی آوری می‌آورند:

«خود ما کلمه‌ی "ملی" را به عنوان کلمه‌ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم». (خوش به حال امپریالیسم و صهیونیسم-توفان) و ادامه می‌دهند:

«ما هیچ مرز ملی و کشوری را که نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمی‌شناسیم»....

(پس شما حزب کمونیست کارگری متعلق به ایران نیستید. حزبی هستید که متعلق به یک کشور موهوم و یا "نیست در جهان است"، این را در بی موضعی شما در تجاوز آشکار عراق به ایران دیدیم - توفان) و سرانجام کار را یکسره کرده، می‌آورند:

«.....» «هر کس کوچک ترین تعلق خاطر ملی حس می‌کند نباید به این حزب بپیوندد».

(و این تنها حرف درست است، زیرا در حزب شما جایی برای پرولتاریای ایران نیست - توفان) حزب شما طایفه‌ای از افرادی است که نسبت به ایران بیگانه‌اند. "حزب کمونیست کارگری ایران" یک حزب ضد ملی و ضد ایرانی است. نه تنها مدرن نیست، بلکه به تاریک ترین تاریخ دوران استعماری و فراماسیونری تعلق دارد.

آیا این ترهات "جهان وطنانه" قرباتی با مارکسیسم دارد؟ به هیچوجه!

قربان این تئوری‌ها با تئوری‌های امپریالیستی "جهان وطنی" است که آن را با کمی رنگ "پرولتاری" کتمان کرده‌اند.

حال کنکاش کنیم تا نشان دهیم که این هذیان گویی‌های آگاهانه ربطی به مارکسیسم و لنینیسم ندارد و فقط از انبارهای ایدئولوژیک امپریالیسم و صهیونیسم پخش می‌شوند. "حزب کمونیست کارگری ایران" فقط این تئوری‌های ارتجاعی و کهنه شده را مجدداً تئوریزه می‌کند.

جالب این است که این حزبی که از عبارت "کارگران میهن ما" به خشم می‌آید و عضویت هواداران "کارگران میهن ما" را به حزب خودشان مسدود می‌کند، برای عوامفریبی نام خویش را "حزب کمونیست کارگری ایران" می‌نامد و با "حزب کمونیست کارگری عراق"، که حتماً جریان منحرف دیگری نظیر خودش است عقد مودت و برادری می‌بندد. روشن نیست که لقب ایرانی و عراقی چه جای بیان دارد. کسی که نه به ایران و نه به ایرانی عشق می‌ورزد، چرا نام حزب خود را ایرانی می‌گذارد. آیا بهتر نیست که لقب خود را "حزب کمونیست کارگری جهانی" و یا "حزب کمونیست کارگران بدون مرز" و یا "کارگران ضد میهن" و یا "حزب کارگران تروتسکیست" می

گذاشتند که با تمام تحلیلشان در تناقض آشکار قرار نگیرد؟ ... آنها منکر آنند که کمونیست‌های هر کشوری باید در درجه‌ی نخست وظیفه‌ی تشکل کارگران همان کشور برای کسب قدرت سیاسی در همان واحد جغرافیایی که دارای نام مشخصی است به عهده بگیرند. تئوری‌های "جهان وطنی" آنها مانند دم خروس از هر کجای ملغمه‌ای که ساخته‌اند به بیرون تراوش می‌کند.

انگلس در پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲ در مانیفست حزب کمونیست می‌گفت:

«همکاری صادقانه‌ی ملل اروپا در عرصه‌ی جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه‌ی خود صاحب اختیار کامل باشند».

و در ادامه‌ی آن می‌آورد:

«جنگ‌ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آن را دوباره به دست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقلی، علی‌السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می‌تواند به دست آورد و اگر به دست آورد، استقلال در دست‌های او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه‌ی اروپا به همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستان.» (لندن فوریه‌ی سال ۱۸۹۲).

مارکس و انگلس مقوله‌ی استقلال ملی را می‌پذیرند و دفاع از آن را اقدامی صحیح ارزیابی کرده و آن را در خدمت منافع کارگران لهستانی می‌بینند. حق دفاع از میهن کارگری و حفظ استقلال آن توسط پرولتاریا، از نظر بنیانگذاران مارکسیسم مغایرتی با نظریات آنها ندارد. این سخنان را آموزگاران پرولتاریا در قرن نوزده بر زبان می‌رانند و نه در قرن بیستم و بیست و یکم که امپریالیسم سایه‌ی شوم و سنگینش را بر همه‌ی اقصی نقاط زمین گسترده است.

انگلس در اثر خود "پیرامون تئوری قهر" در سال ۱۸۸۸ نوشت:

«برای تأمین صلح جهانی، نخست باید کلیه‌ی نزاع‌های ملی اجتناب پذیر، نابود گردند و هر خلق مستقل و ارباب خانه‌ی خودش باشد».

برای آموزگاران پرولتاریا "ملی بودن"، برای "استقلال ملی" برای "ارباب خانه‌ی خود بودن" نبرد کردن و این که هر کشوری باید "نخست هویت ملی" خود را داشته باشد و این مغایرتی با مبارزه‌ی بی‌امان طبقاتی ندارد، بار مثبت دارد. زیرا آنها بر خلاف تحلیلگر "حزب کمونیست کارگری ایران؟!«

برخوردی ماتریالیستی و تاریخی به مسئله‌ی ملی دارند و نه آن که به طور مکانیکی و متافیزیکی "انترناسیونالیسم" را در مقابل "ناسیونالیسم" قرار دهند و یک حکم کلی برای همه‌ی دوران‌های تاریخی صادر نمایند.

"حزب کمونیست... ادامه در صفحه ۱۰"

ایران پاینده و جمهوری اسلامی میرنده است، ایران پاینده، میهن ماست

غارتگران فرانک، غارتگران پرتا، غارتگران لیر، غارتگران زندگی آزاد شود تا زحمتکشان جهان با رخساره‌های سیاه، سفید، زیتونی و زرد و قهوه‌ای یگانه شوند و پرچم خون را که هرگز به زیر نخواهد آمد، برافرازند.

بگذارید این وطن دوباره وطن شود. بگذارید دوباره همان رویایی شود که بود. بگذارید که پیشاهنگ دشت شود و در آنجا که آزاد است، منزلگاهی به جوید.

این وطن هرگز برای من وطن نبود. بگذارید این وطن رویایی باشد که رویا پروران در رویای خویش داشته‌اند، بگذارید سرزمین بزرگ و پر توان عشق شود، سرزمینی که در آن نه شاهان بتوانند بی اعتنائی نشان دهند، نه ستمگران اسباب چینی کنند، تا هر انسانی را، آن که برتر از اوست از پا در آورد. این وطن هرگز برای من وطن نبود.

آه! بگذارید سرزمین من سرزمینی شود که در آن آزادی را با تاج گلی ساختگی وطن پرستی نمی آریند. اما فرصت و امکان واقعی برای همه کس هست. زندگی آزاد است و برابری در هوائی است که استنشاق می کنیم.

در این سرزمین آزادگان برای من هرگز نه برابری در کار بوده است و نه آزادی.

بگو! تو کیستی که زیر لب در تاریکی زمزمه می کنی؟

کیستی تو که حاجت تا ستارگان فراگستر می شود؟

سپید پوستی بی نوایم که فرییم داده به دورم افکنده‌اند.

سیاه پوستی هستم که داغ بردگی بر تن دارم. سرخپوستی هستم رانده از سرزمین خویش، مهاجری هستم چنگ افکنده به امیدی که دل در آن بسته‌ام اما چیزی جز همان تمهید لعنتی دیرین به نصیب نبرده‌ام که سگ، سگ را می درد و توانا، ناتوان را لگدمال می کند.

من جوانی هستم سرشار از امید و اقتدار که گرفتار آمده‌ام در زنجیره‌ی بی پایان دیرینه سال سود، قدرت، استقاده، قاپیدن زمین، قاپیدن زر، قاپیدن شیوه‌های برآوردن نیاز، کار انسان‌ها، مزد آنان، و تصاحب همه چیز به فرمان آژ و طمع. من کشاورزم، بنده‌ی خاک، کارگرم زرخیز ماشین، سیاه پوستم خدمتگذار شما همه. من مردم نگران، گرسنه، شوربخت که با وجود آن رویا هنوز امروز محتاج کفی نانم، هنوز امروز درمانده‌ام، آه! ای پیشاهنگان من آن انسانم که هرگز نتوانسته است، گامی به پیش بردارد، بینواترین کارگری که سال‌هاست که دست به دست می گردد. با این همه من همان کسم در دنیای کهن در آن حال که هنوز رعیت و شاهان بودیم، بنیادی ترین آرزومان را در رویای خود پروردم. رویایی با آن مایه‌ی قدرت به آن حد جسورانه و چنان راستین که جسارت... ادامه در صفحه ۱۱

کارگر خود در اقصی نقاط جهان بفرستد و از آنها گوشت دم توپ بسازد. کارگران به این وطن، به وطن آموخوران، نژاد پرستان، به وطن کسانی که با تکیه بر "ملیت"، خون انسان‌های دیگر را در شیشه می کنند، نیازی ندارند، وطن آنها وطن همهی ستمدیدگان است، وطنی است که از این جانوران در آن خبری نباشد و لذا باید وطن محدود ملی و جغرافیایی خود را از چنگ این حشرات مودی نجات دهند و طبیعتاً که کارگران میهن دوستند و تسلیم لائاهی "جهان وطنان" برای وطن فروشی نمی شوند. آنها مانع می شوند که وطن مشخص و معین آنها در عرصه‌ی وطنی موهوم، بی حد و مرز و در پهنادشت جهان گسترده و در عین حال بی هویت محو شود.

کارگران ایران وطنشان ایران است، کارگران آلمان وطنشان آلمان است ولی در روند یک مبارزه‌ی طبقاتی علیه‌ی دشمن مشترک، طبقات کارگر ایران و آلمان و سایر کارگران و زحمتکشان جهان مشترکاً وطن مشترک خویش را بنا می نهند و هر کدام کار بورژوازی خودی را به پایان می رسانند تا جهان، وطن همهی کارگران و مردم جهان گردد. آنها که غرور ملی کارگران را سرکوفت می زنند، هویت ملی آنها را به زیر سوال می برند، مرزهای خیانت ملی را هموار می سازند، با این نیت است که زشتی همکاری و گرفتن کشکول گدائی به دست را، در نزد دول بیگانه بزدایند.

حال خوب است به درک یک کمونیست؛ "لنگستن هیوز" که برگردان شعرش را احمد شاملو در ایران دکلمه کرده بود، نگاهی بیافکنید، تا فرق اساسی میان میهن دوستی پرولتری و انترناسیونالیسم وی را با تئوری جهان وطنانه‌ی این حزب "کارگری" ضد ایرانی و متجدد، به عیان ببینید:

«هر کجا که باشد برای من یکسان است. در اسکله‌های "سیرالئون"، در پنبه زارهای "الاباما"، در معادن الماس "کیم بر لی"، در تپه‌های قهوه زار "هائیتی"، در موزستان‌های آمریکای مرکزی، در خیابان‌های "هارلم"، در شهرهای مراکش و طرابلس. سیاه استثمار شده و کتک خورده و غارت شده، گلوله خورده، به قتل رسیده است. خون جاری شده، تا به صورت دلار، پوند، فرانک، پرتا، لیر درآید و بهره‌کشان را بهره برتر کند، خونی که دیگر به رگ‌های من باز نمی گردد. پس آن بهتر که خون من در جوی‌های عمیق انقلاب جریان یابد و حرص و آزی را که پروائی ندارد از "سیرالئون"، "کیم بر لی"، "الاباما"، "هائیتی"، آمریکای مرکزی، "هارلم"، مراکش، طرابلس و از سراسر سرزمین‌های سیاهان در همه جا بیرون براند.

پس آن بهتر که خون من با خون تمامی کارگران مبارز دنیا یکی شود تا هر سرزمینی از چنگال غارتگران دلار، غارتگران پوند،

کمونیستهای ایران میهنپرستند...

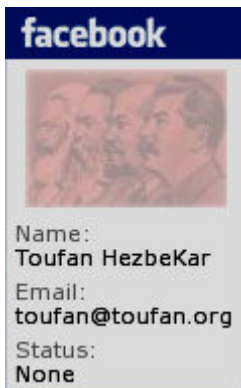
کارگری ایران؟! "چون حزبی بیسواد، که فقط رونویسی آثار کهنه‌ی اندیشمندان و محققین و پژوهشگران بورژوازی را وجهی همت خود قرار داده است، مقوله‌ها را مخلوط کرده، مضمون آنها را تهی نموده تا خیانت ملی به مردم سرزمین میهن ما ایران را توجیه کند. و هنرش نیز در این است که کمونیست‌های عراقی و افغانی را نیز به خیانت ملی فرا می خواند. وی "ملی بودن" را هم‌تراز "ناسیونال - فاشیست" بودن قرار می دهد. هر انسان شرافتمندی را که قلبش با تمام وجود به خاطر مردم کشورش می زند و تعلق خاطری به سرزمینش دارد، فاشیست معرفی می کند. چه افتخاری بالاتر از این که هواداران نظریه‌ی "کارگران میهن ما ایران" عضو این حزب نباشند. حزبی که نمی خواهد کارگران میهنش را جلب کند، پس برای چه به وجود آمده است؟ طبیعی است برای پراکنده کردن آنها.

مارکس و انگلس همان آموزگاران بزرگ و نابغی پرولتاریا که در مانیفست از "بی وطنی" پرولتاریا سخن رانده‌اند و طبیعتاً آن را به مفهوم روحیه‌ی همبستگی پرولتاریایی همهی کشورها و به مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری در مقابل جبهه‌ی جهانی ارتجاع و سرمایه‌داری طرح نموده‌اند، یکباره از میهن پرستان لهستانی و ایرلندی سخن می رانند. برای هر کس که مارکسیسم را فهمیده باشد، نمی تواند این "تناقض بزرگ" را حل کند. مانیفست حزب کمونیست به درستی بیان کرده که "کارگران میهن ندارند". فقط آن کس این جمله‌ی پر مغز مارکس و انگلس را نمی فهمد، که از ماتریالیسم دیالکتیک بوئی نبرده باشد و درکش از انترناسیونالیسم همان کسمولپتیسم باشد و یا بخواهد از تشابه سازی‌های متافیزیکی از مارکسیسم اسلحه‌ای برای مبارزه با لنینیسم و حمایت از استعمار و امپریالیسم بسازد. وقتی ما می گوئیم که میهن نداریم، یعنی که هویت ایرانی و یا ملی ما نباید بر هویت طبقاتی ما پرده‌ی ساتری افکند. یعنی پیوند و ارتباط ما با طبقات کارگر سایر ملل به مراتب عمیق تر و نزدیک تر است تا به ارتجاع ایرانی و یا ملی نظیر شاه و خمینی. ما بر برادری و همبستگی جهانی کارگران جهان از هر سرزمینی که باشند و به هر زبانی که سخن رانند، ارج می نهیم و خود را از یک خانواده‌ی جهانی به حساب می آوریم. ما می گوئیم کارگران ایرانی، ترک، عرب، آلمانی و یا آمریکایی ماهیتاً به هم نزدیک ترند تا بورژوازی مرتجع این ممالک به آنها، آن هم فقط به صرف داشتن تابعیت ملی مشترک. وقتی ما می گوئیم کارگران فاقد وطن‌اند آن وطنی مورد نظر است که بورژوازی از آن پرچی ساخته تا آنها را به جنگ برادران

بر ضد تجاوز و محاصره اقتصادی ایران که یک اقدام جنایتکارانه توسط امپریالیسم و صهیونیسم است، بپاخیزیم

منفرد شوند و نتوانند زهرشان را به مبارزه مردم میهن ما بپاشند.

توفان در توئیتر
Toufanhezbkar
 حزب کار ایران (توفان)
 در فیس بوک
Toufan HezbeKar



که زالوار به حیات مردم چسبیده‌اند، ما می باید سرزمینمان را بار دیگر باز پس بستانیم. آه! آری آشکارا می گویم، این وطن برای من هرگز وطن نبود. با وصف این سوگند یاد می کنم که وطن من خواهد بود، رویای آن همچون بذری جاودانه در اعماق جان من نهفته است. ما مردم می باید سرزمینمان، معادن مان، گیاهانمان، رودخانه‌هایمان، کوهستان‌ها و دشت‌های بی پایان مان را آزاد کنیم، همه جا را سراسر گسترده، این ایالات سرسبز بزرگ را و بار دیگر وطن را بسازیم. .

ما بر این اثر بزرگ و تکان دهنده، تفسیری نمی کنیم."

روشن است که پیشگویی های حزب ما درست از آب در آمده است. همه دشمنان ایران که میهنپرستی کمنیستی را در پشت جبهه "انترناسیونالیستی" خویش پنهان می کنند، کارشان به همکاری به امپریالیستها و هماهنگی در سیاست تبلیغاتی آنها رسیده است. آنها همگان در بساط امپریالیستها می رقصند و با کلمات پر طمطراق دهان پر کن "انقلابی" و "کمنیستی" به فریب مردم اشتغال دارند. حزب ما از افشاء این خودفروختگان دست بر نمی دارد زیرا از هم اکنون باید ماهیت این جریانهای آلوده را برملا کرد تا در میان مردم

کمنیستهای ایران میهنپرستند...

پر توان آن هنوز سرود می خواند، در هر آجر و هر سنگ و در هر شیار شخمی که این وطن را سرزمینی کرده که هم اکنون هست. آه! من انسانی هستم که سراسر دریاها و نخستین را به جستجوی آنچه می خواستم، خانه‌ام باشد در نوشتن. من همان کسم که کرانه‌های تاریک ایرلند، دشت‌های لهستان و جلگه‌های سرسبز انگلستان را پس پشت نهاده‌ام. از سواحل آفریقا برکنده شدم، آمدم تا سرزمین آزادگان را بنیان بگذارم. آزادگان! یک رویا، رویایی که فرا می خواندم هنوزم.

آه! بگذارید این وطن بار دیگر وطن شود. سرزمینی که هنوز آنچه می بایست بشود، نشده است و باید بشود. سرزمینی که در آن هر انسانی آزاد باشد. سرزمینی که از آن من است، از آن بینوایان، سرخپوستان، سیاهان، من! که این وطن را وطن کردند، که عرق و خون جبین شان، درد و ایمانشان در ریخته گری‌های دست‌هاشان و در زیر باران خیش‌هاشان بار دیگر باید رویای پر توان ما را باز گرداند. آری هر ناسزایی را که به دل دارید نثار من کنید، پولاد آزادی زنگار ندارد. از آن کسان

(توفان الکترونیکی شماره ۷۷ منتشر شد در تارنمای توفان مطالعه نمایند)

در این شماره میخوانید:

بمباران نوار غزه و کشتار بربرمنشانه آوارگان فلسطینی جنایت علیه بشریت است. - شکست مفتضحانه اسرائیل در بلعیدن "مارسمی" - انقلاب مصر ادامه دارد. زنده باد انقلاب، - اطلاعیه حزب کار ایران (توفان) پیرامون جانباختن ستاره‌بهرستی، - مسئول مرگ ستاره بهشتی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامیست، - گزارشی از ایران. اثرات ویرانگر تحریم اقتصادی بر افشار ضعیف جامعه، - متن سخنرانی رفیق نماینده حزب کار ایران (توفان) در اجلاس وسیع سازمانها و احزاب انقلابی در استانبول، - درحاشیه انتخابات آمریکا و پیروزی باراک اوباما، درباب دمکراسی و دیکتاتوری، - اجازه ندهیم تراژدی به قدرت رسیدن رژیم اسلامی تکرار شود چه باید کرد؟، - گشت و گذاری در فیسبوک: سکوت را بشکنیم، همدستان صهیونیسهای نژاد پرست را افشا کنیم، - آکسیون شکوهمند در شیلی در همبستگی با خلقهای فلسطین، سوریه و ایران، - زنده باد خلق مبارز فلسطین. اعلامیه سازمان انقلابی افغانستان.

توفان الکترونیکی

شماره ۷۷ آذر ماه ۱۳۹۱ دسامبر ۲۰۱۲

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org

مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین

کمونیستهای ایران میهنپرستند و خودفروشان دشمنیار

حزب کار ایران (توفان) در شماره ۱۵۲ نشریه خود مقاله ای در مورد برخورد کمونیستها به مسئله میهنپرستی به نگارش در آورد. اهمیت نگارش این مقاله در این بود که پاره ای سازمانهای مدعی چپ از جمله "سازمان فدائیان- اقلیت" که شرمگینانه شیپور تجاوز امپریالیستها را به ایران در دست گرفته و با قوت در آن می دمند و از تحریم اقتصادی ایران مسرورند که گویا شرایط "انقلاب" را در ایران فراهم می کند، تا سازمان فدائیان اقلیت به نیاتش جامه عمل بپوشاند، میهنپرستی کمونیستی را نفی کرده و زمینه ذهنی خلع سلاح روحی طبقه کارگر ایران، در قبال تجاوز امپریالیستی را فراهم می آورند. این سیاست، سیاست جنگ روانی امپریالیستها برای صاف کردن تجاوز به ایران است. این عده پا رکابی های امپریالیسم در تجاوز به ایران هستند و تجاوز امپریالیستها را به تمام ممالک مورد تأیید قرار می دهند. آنها برای هیچ خلقی در جهان حقوقی قابل نیستند. آنها هرگز موافقت خویش را با خروج بی قید و شرط امپریالیستها از عراق و افغانستان و نوار غزه و لبنان اعلام نکرده اند، زیرا با تئوری ارتجاعی حاکم بر آنها، آنها بر این عقیده اند که خروج امپریالیستها از این ممالک به صلاح نیست و به نفع نیروهای ارتجاعی اسلامی تمام می شود و لذا حضور امپریالیستها در این ممالک را بطور عینی مترقی ارزیابی می کنند و مبارزه مردم این مناطق بر ضد اشغالگران را امری ارتجاعی می دانند. این تئوری که تئوری ارتجاعی منصور حکمت است و بیروشن سرپای چپ کاذب ایران را فرا گرفته است، آنها را به متحد امپریالیسم و استعمار بدل نموده است. خانم شهلا دانشفر یکی از تئوریسین های پیرو منصور حکمت و از رهبران این حزب مدعی بود که هر وقت نام ایران و میهنپرستی به گوشش می رسد حالت تهوع به وی دست می دهد. مبین پرستی برای وی مقوله ای ارتجاعی بود، زیرا وی خود را انترناسیونالیست (بخوانید جهان وطنیسم-توفان) می دانست. البته این رجز خوانی های بعد از افشاءگری حزب کار ایران (توفان) دیگر رنگی ندارد و خانم دانشفر گریه وار به روی این گذشته "افتخارآمیزش" خاک می ریزد.

انتشار مجدد مقاله ای از نشریه توفان مربوط به شماره ۳۲ یعنی مربوط به ده سال پیش هنوز فعلیت روز خود را حفظ کرده است و نشان می دهد که چگونه حزب ما این حرکت ارتجاعی و خائنانه را شناخته بود و افشاء می کرد و امروز چه تشکلهائی به دنبال این تئوری های ارتجاعی روان اند. حزب ما در ده سال قبل نتایج ارتجاعی این تئوری ها را پیشگویی کرد و امروز ما با گله ای از "چپ" ها روبرو هستیم که به پای بوسی امپریالیستها و صهیونیستها می روند و می خواهند در پا رکابی آنها به ایران وارد شده با استفاده از این "فرصت مناسب" که امپریالیستها در اختیارشان گذارده اند، با توسل به یک جنگ داخلی، رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و "سوسیالیسم" را مستقر سازند. البته این ادعا پرده استتاری بر همکاری خائنانه با امپریالیستها و صهیونیستهاست که ما ناظر نتایج وحشتناک همدستی آنها در اخاذی مالی از امپریالیستها در امروز هستیم. این اخاذی ها سالهاست شروع شده است و یک سرش در سازمانهای امنیتی ممالک امپریالیستی و سر دیگرش در نشستها و گردهمائی ها در دوبئی، لندن، پاریس، برلین، بروکسل، لاهه، استکهلم، واشنگتن و کانادا است. حال به اصل سند نقل از توفان ۳۲ مراجعه کنیم. ...ادامه در صفحه ۸

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 153 Dez. 2012

نود پنج سالگی انقلاب اکتبر، افشاءگر دشمنان سوسیالیسم

امسال نود و پنج سال است که از انقلاب کبیر اکتبر می گذرد. این انقلاب بزرگترین انقلاب تاریخ بشریت بود، زیرا که بر خلاف سایر انقلابهای گذشته، می خواست به بهره کشی انسان از انسان برای همیشه خاتمه دهد و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را از میان بردارد. در انقلابات گذشته تنها جای بهره کشان با یکدیگر تغییر می کرد، در حالیکه در این انقلاب باید شالوده جامعه نوینی در تاریخ بشریت ریخته می شد. انقلاب اکتبر نشان داد که در دوران امپریالیسم انجام انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد ممکن است و پرولتاریا می تواند، رهبری مبارزات را توسط حزبش در دست گرفته و به کسب قدرت سیاسی نایل شود. در روسیه فئودال ...ادامه در صفحه ۷

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها با اتکاء بر نیروی خود پابرجانیم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پستی مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس
Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany